

برساخت فرقه خرمیه در قرن دوم و سوم هجری

رسول رضوی^۱

چکیده

در نگاشته‌های کلامی و فرقی و مذاهب نگاری‌های مشهور و متداول، عنوان «خرمیه» بارها تکرار شده و یکی از فرقه‌های انحرافی در میان مسلمانان به شمار آمده است و در ادامه، ادعاهای متناقض و متضاد فراوانی درباره آن صورت گرفته و چگونگی برساخت عنوان خرمیه در قرن دوم و سوم هجری قمری و باورهای اعتقادی آنان همچنان از مسائل پر ابهام و گاه رازآلود در مطالعات فرقه‌شناسی باقی مانده است، از این رو در این نگاشته تلاش شده تا با استفاده از روش کتابخانه‌ای و بررسی کتاب‌های تاریخی و مکتوبات کلامی و فرقه‌نگاری، ضمن ابهام زدایی از جریان‌های اعتقادی ملقب به عنوان «خرمیه»، تصویری روشن و شفاف از باورهای اعتقادی پیروان این جریان‌ها ارائه شود و نتیجه این شد که در گذر تاریخ، عنوان «خرمیه» به سه جریان اعتقادی - نظامی جدا از هم که در مناطق خراسان و ماوراءالنهر، ری و جبال و همچنین آذربایجان، سربرآورده بودند اطلاق شده و محور مشترک این نام‌گذاری و اطلاق این لقب، تنها اشتراک آنها در مخالفت و مبارزه با خلافت عباسی بوده است.

واژه‌های کلیدی: خرمیه، خرم دین، بابک، جاویدان، سرخ جامگان، آذربایجان، افشین.

۱. استاد گروه کلام دانشگاه قرآن و حدیث و عضو انجمن کلام اسلامی، رایانامه:

دانش فرقی و مذاهب اسلامی به سبب تاثیرگذاری انگیزه‌های سیاسی و اعتقادی در نگارش گزارش‌های مرتبط با باورها و تاریخچه پیدایش و تطوّر فرقه‌ها، آسیب‌های متعدد و متنوعی را به خود دیده و فرقه پژوهی را به یکی از سخت‌ترین میادین پژوهش در علوم اسلامی بدل ساخته است؛ به خصوص اگر پژوهش درباره فرقه‌ها و مذاهبی باشد که پیروانش علیه خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت‌های همسو با آنها شوریده و نظام سیاسی خلافت و قرائت مورد تایید آنها از دین را به چالش کشیده باشند. فرقه‌های ملقب به «خُرمیه» از جمله فرقه‌های اعتقادی - نظامی هستند که بر علیه خلافت عباسی شوریدند و برای مقابله با کج راهه خلافت با امپراطوری بزرگ عباسی جنگیده و در نهایت بعد از شکست نظامی، از جوامع اسلامی برچیده شدند و به جبر تاریخ باورهای آنان همراه پیروان‌شان از بین رفته و انبوهی از قبیل و قال‌ها درباره چیستی باورهای مذهبی ایشان همراه با ندانسته‌های فراوان و تهمت‌های اعتقادی بسیاریاز خود به جای گذاشته و پژوهشگران را در میان اطلاعات غلط فراوان، آگاهی‌های اندک و آشفتگی مدارک رها ساخته‌اند.

با توجه به سختی‌های پیش گفته این نوشته قصد آن دارد که به بررسی چگونگی بر ساخت عنوان خرمیه در قرن دوم و سوم هجری قمری پرداخته و با استفاده از روش کتابخانه‌ای و بررسی کتاب‌های تاریخی، کلامی و فِرَق و مذاهبی، ضمن ابهام‌زدایی از این جریان‌های اعتقادی، تصویری روشن و شفاف از باورهای اعتقادی پیروان این جریان‌ها ارائه دهد.

در این زمینه پژوهش‌های گوناگونی به زیور چاپ آراسته شده است؛ کتاب‌هایی چون: «بابک خرم‌دین» نوشته جلال برگشاد و ترجمه رحیم رئیس نیا و رضا انزابی‌نژاد؛ «بابک حماسه ملی» تألیف علی صبوری؛ «حماسه بابک خرم‌دین» نگاشته نادعلی همدانی؛ «بازخوانی حماسه بابک» اثر رستم بهراد رزی؛ «حماسه بابک خرم‌دین اسطوره ایران زمین» نوشته منصور یاقوتی؛ «سرخ جامگان و نمد پوشان» به قلم ابوذر ورداسبی؛ «بابک خرم‌دین؛ جنبش سرخ جامگان» نگاشته خسرو معتضد؛ «بابک خرم‌دین» اثر سعید نفیسی، «بابک و نقد تاریخ‌نگاری» به قلم رسول رضوی. مقالاتی نیز با موضوع قیام بابک چاپ شده که برخی از آنها عبارتند از: «سعید نفیسی و بررسی نهضت خرم‌دینان» نوشته رستم علی یف؛ «خرمیان و بازتاب باورهای خرمی در رباعیات خیام» از حسین مفتخری و دیگران؛ «جنبش بابک خرم‌دین» نوشته



مهرداد نوری مجیری و «قلعه جمهور دژید جایگاه بابک خرم دین» نوشته کام بخش فرد.

صرف نظر از نکات مثبت و مطالب سودمندی که این نگاشته‌ها در تقریرهای خود به ارمغان آورده‌اند، به نظر می‌رسد آسیب‌های چندی نیز متوجه چنین منشوراتی شده است؛ به عنوان مثال بیشتر این نوشته‌ها بر روی شخص بابک خرم‌دین و قیام او متمرکز شده و سایر جنبش‌های خرمی پیش و پس از بابک در جغرافیای متفاوت از محل قیام بابک را نادیده گرفته‌اند و یا برخی از این نوشته‌ها به نوعی تکرار کننده مطالب مورخان سنتی عربی شده‌اند که بیشترشان دغدغه دفاع از خلافت عباسی را داشته و ادعاهای دشمنان خرمیه درباره آنها را تکرار می‌کردند. البته همین امر سبب شده تا برخی پژوهشگران ملی‌گرا به قصد عرب‌ستیزی، جنبش خرمیان را مبارزه ایرانیان با اسلام و مسلمانان معرفی کنند و البته بوده‌اند پژوهشگران چپ‌گرای مارکسیسم زده که در عصر فرازمندی دولت شوروی، تهمت‌های خلافت عباسی بر خرمیه درباره اباحه‌گرایی خرمیان را جدی گرفته خرمیه را به اشتراک جنسی و مالی و هم‌سوئی با کمونیسم توصیف کردند.

۱. مفهوم شناسی و مصادیق تاریخی خرمیه

واژه «خُرْم» در زبان فارسی به معنای دلخوش، باطراوت، شاد، شادمان، تازه و شاداب آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ۶: ۸۵۲۴؛ معین، ۱۳۷۱، ۱: ۱۴۱۳؛ عمید، ۱۳۷۴، ۲: ۱۰۰۹)، و کلمه خرمیه در کاربرد اصطلاحی، لقبی نکوهشی است که در قرائت مشهور، به گروهی از شورشیان ایرانی اطلاق می‌شود که بعد از ورود اسلام به سرزمین ایران، همچنان بر باورهای مجوسی و مزدکی پای‌بند بوده و به ترویج اباحه‌گرایی و اشتراک در اموال و زنان پرداخته‌اند و شورش‌های متوالی و کشتار مسلمانان در مناطق مختلف ایران زمین کار همیشگی آنان بوده است (رک: اسفراینی، ۱۹۸۳م: ۱۱۳؛ بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۲۵۱؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ق، ۱: ۴۹). اما مطالعه روشمند و تحلیلی گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که این عنوان برخلاف ادعای قبلی، بر گروه‌ها و جریان‌های متعدد و متنوعی اطلاق شده که لزوماً هم‌ریشه یا هم‌رأی نبوده‌اند و به طور اطمینان‌بخشی می‌توان ادعا کرد که این عنوان لقبی ناپسند و ناخواسته است که در وقایع مختلف و در منابع متفاوت به سه گروه و جریان اعتقادی- نظامی اصلی که برخی اشتراکات روشی در قیام و مبارزه با خلافت داشتند اطلاق شده است (رک: رضوی، ۱۳۸۰: ۵۰-۵۱؛ همو، ۱۳۹۹: ۹۰ و ۱۷۸). این سه گروه و



جریان متهم به خرمی بودن که در قرن دوم و سوم هجری در سه دوره و منطقه جغرافیایی - تاریخی بروز و ظهور بیشتری یافته‌اند عبارتند از:

۱-۱. خُرمیه خراسان و ماوراءالنهر

بعد از وفات رسول خدا ﷺ گروهی از مهاجران و انصار، از پذیرش جانشینی امیرالمومنین علی علیه السلام سر برتافته و با همدستی یکدیگر خلافت و حکمرانی دولت نو تأسیس مدینه را به دست گرفتند (رک: یعقوبی، بی تا، ۲: ۱۲۳-۱۲۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۱: ۵۸۰). در مقابل، گروه دیگری که حضرت علی علیه السلام را امام و جانشین بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند بر امامت ایشان پای فشرده و پس از شهادت ایشان به سال چهلّم قمری در شهر کوفه، با استناد به همان ادله‌ای که امامت آن حضرت را اثبات می‌کرد، به ترتیب به امامت و جانشینی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز اعتقاد یافته و بر امامت آنان گردن نهادند، لکن بعد از قیام کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام شاخه جدیدی که بعداً کیسانیه خوانده شدند، پدید آمدند و امامت امام سجاد علیه السلام را نپذیرفته و مدعی امامت محمد حنفیه شدند (رک: مؤلف نامعلوم، ۱۳۹۱: ۱۶۵؛ مقدسی، بی تا، ۵: ۱۳۱؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ۱: ۲۴۸) و پس از او نیز فرزندش ابوهاشم را امام دانسته و ادعا کردند که ابوهاشم نیز پس از خود بر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وصیت کرده است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۱۷۵) و بدین ترتیب مدعی استمرار امامت در نوادگان عبدالله بن عباس شده به شیعه بنی‌العباس معروف گشتند (رک: ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ۳: ۲۱۷-۲۱۸). به پشتوانه این حوادث، بنی‌العباس که در سر داعیه امامت داشتند، کسانی را به مناطق مختلف در ممالک اسلامی به خصوص خراسان می‌فرستادند تا مردم را به ظاهر به «الرضا من آل محمد» یعنی امامت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که شعار همه قیام‌های شیعی بود، فرابخوانند (مؤلف نامعلوم، ۱۳۹۱ق: ۱۹۴؛ ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۰-۳۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۴: ۸۲) و چون این شعار کلی و عام بود، خود نیز زیر سایه این شعار ادعای امامت می‌کردند. یکی از این داعیان «عمار بن یزید» با فرمانی از بکیر بن ماهان جزو اولین کاتبان بنی‌العباس پیش از به دست گرفتن خلافت (مؤلف نامعلوم، ۱۳۹۱ق: ۱۹۱)، در سال ۱۱۸ قمری برای سرپرستی پیروان آل عباس به خراسان آمده و در شهر مرو سکونت گزید و توانست موفقیت‌هایی نیز به دست آورد (طبری، ۱۳۸۷ق، ۷: ۱۰۹)، لکن گویا از فرامین بنی‌العباس سر پیچید و مطرود آنان گشت (مؤلف نامعلوم، ۱۳۹۱ق: ۲۱۳؛ ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۴)؛ به این جهت از سوی بنی‌العباس و پیروان‌شان، خود او را «خداش» به معنای خراش، آسیب و صدمه وارد

کننده (رک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۶: ۲۹۳؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ۷: ۳۷) و طریقه‌اش را «خُرْمیه» لقب داده، به اباحه‌گری متهمش ساختند و اندکی بعد نیز به دستور اسد بن عبد الله حاکم اموی خراسان کشته شد (طبری، ۱۳۸۷ق، ۷: ۱۰۹؛ ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹، ۳: ۸۴؛ ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ۵: ۱۹۶؛ ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۶۰). «عمار بن یزید» یا همان «خداش» بعد از جدا شدن از آل عباس که لباس و پرچم سیاه را نشانه خود می‌دانستند در مخالفت با آنان لباس و پرچم سفید را علامت خویش کرد (رک: جوهری، ۱۳۷۶ق، ۳: ۱۰۶۸؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ۲: ۴۹۹)؛ به همین جهت پیروانش علاوه بر لقب خُرْمیه با عنوان «مَبِیْضَه» به معنای کسانی که سفید نشانه آنهاست (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ۸: ۲۳۶؛ همو، بی‌تا، ۴: ۹۶) نیز شناخته می‌شدند.

حدود چهارده سال بعد از روگردانی خدش از عباسیان در سال ۱۳۲ق، عباسیان قدرت را از بنی‌امیه ستانده و حاکم علی الاطلاق ممالک اسلامی شدند (رک: یعقوبی، بی‌تا، ۲: ۴۴۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۵۱). در این میان کسانی که از پیش در شمار هواداران اهل بیت علیهم‌السلام بودند و در مبارزه با بنی‌امیه که در نهایت به قدرت‌یابی بنی‌عباس انجامید، شرکت کرده بودند، دریافتند که با حمایت از قیام ابومسلم خراسانی نماینده بنی‌عباس، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند، از این رو به فکر مخالفت با حکومت عباسیان افتاده و قیام‌هایی برپا کردند. یکی از این قیام‌ها در سال ۱۳۳ق در بخارا با رهبری شریک بن شیخ المهری صورت گرفت، او می‌گفت: از بنی‌عباس متابعت نکردیم که همچنان شاهد قتل و خونریزی باشیم! حکومت هیچ شخصی جز اهل بیت علیهم‌السلام ما را کفایت نمی‌کند و مردم را به خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دعوت کرده و می‌گفت ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم ما را رنج ابومسلم است، امیر عباسیان، والی خراسان زیاد بن صالح را به سوی آنان فرستاد و آنان را از میان برد (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ۱۲: ۷۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۴: ۱۷۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۵۶؛ زرکلی، ۱۹۸۹م، ۳: ۱۶۳).

مخالفان دولت بنی‌امیه که با شعار «الرضا من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» قیام کرده بودند به رهبری ابومسلم به سمت عراق روانه شده و با همکاری ابوسلمه خلال، امویان را شکست داده با سفاح عباسی بیعت و او را به خلافت رساندند (رک: دینوری، ۱۳۶۸: ۳۶۰-۳۷۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۵۲). سفاح به زودی مُرد و برادرش منصور عباسی به خلافت رسید (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۶۱) و برای تثبیت قدرت خود در همان آغاز کار، ابومسلم را به قتل رساند. عده‌ای از خراسانی‌ها از این امر برآشفته به

خونخواهی او پرداختند (رک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۹۰؛ ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ۵: ۴۷۶). عباسیان که پیش از این کسانی که به پیروی از خدش از شیعه آل عباس کناره گیری کرده بودند را «خرمیه» نامیده بودند، خونخواهان ابومسلم را نیز به سبب کناره گیری از شیعه عباسی و عصیان و طغیان بر بنی عباس خرمیه نامیدند (رک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۹۳).

این گروه که گفته می شود منصور را به سبب قتل ابو مسلم لعن می کردند (مقدسی، بی تا، ۴: ۳۱)، به همراه دیگر مخالفان بنی العباس چندین شورش جدا از هم آغاز کردند. یکی از آنها در مفر خلافت که در آن زمان شهرهاشمیه (نزدیک شهر کوفه) بود به وقوع پیوست؛ بدین علت که منصور دویست تن از اعضای گروه راوندیه یعنی خونخواهان ابومسلم را حبس کرد، این امر سبب شورش شد و منصور به همراه تعدادی از لشکریانش توانست این شورش را سرکوب کند (رک: دینوری، ۱۳۶۸: ۳۸۴؛ ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ۵: ۴۷۸).

آشوب دیگر به رهبری شخصی به نام «حکیم بن هاشم» از اهالی شهر مرو (رک: نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۱۴۶) که به دلیل استفاده از ماسک، «مقتع» می خواندند (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ۳: ۲۶۰)، آغاز گشت. این شخص در قیام خراسانیان که منجر به قدرت یابی عباسیان شد از جمله یاران ابومسلم به شمار می آمد (فخرالدین رازی، ۱۴۱۳ق: ۹۱)، لکن پس از قتل ابومسلم، به شدت از عباسیان روی گردان شد (رک: نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۸). برخی او را از فرقه رزامیه که شاخه ای از راوندیه بود دانسته و گفته اند که مذهب هر دو در اصل کیسانیه بوده است (رک: اشعری قمی، ۱۳۶۰، ۱: ۶۵؛ اشعری، ۱۴۰۰ق، ۱: ۲۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۴۶-۴۷) و شهرستانی آنها را گروهی از خرمیه به شمار آورده است (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۱۷۹). مقتع مقام ابو مسلم را بزرگ داشته قتل یحیی بن زید را زشت می شمرد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۷۶). به هر صورت او با همراهی «مَبِیْضَه» که در مخالفت با عباسیان از نشان های سفید استفاده می کردند، شورش آغاز کرد. گستردگی قیام به اندازه ای بود که خود خلیفه یعنی مهدی عباسی برای سرکوب آن به خراسان آمد و بعد از چهارده سال جنگ و گریز، مقتع را در سال ۱۶۳ق به قتل رساندند (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵ق: ۲۸۸).

۱-۲. خرمیه ری و جبال

دومین آشوب را شخصی به نام «سنباد» در سال ۱۳۶ق و در نیشابور به خونخواهی ابو مسلم آغاز کرده به سمت مرکز فلات ایران حرکت کرد و در مسیر

حرکت، برخی از اهالی شهرهای قومس (سمنان) و ری و گروهی از روستاییان طبرستان و منطقه جبال یعنی میانه ری، اصفهان، زنجان، قزوین، همدان، دینور و کرمانشاه (حموی، ۱۹۹۵م، ۲: ۹۹) که صبغه شیعی داشته و بنی العباس را به سو استفاده از شعار الرضا من آل محمد می شناختند، به سنباد پیوستند (رک: ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ۳: ۲۳۲؛ بلعمی، ۱۳۷۳، ۴: ۱۰۹۳؛ ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ۵: ۴۸۱). این عده نیز همچون دیگر مخالفان بنی عباس و خونخواهان ابومسلم گروهی بودند که از سوی بنی عباس لقب خرمیه یافتند (رک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۹۳). عباسیان با این نامگذاری می توانستند قیام کنندگان مخالف خود را متهم به مجوسیت، زرتشتی گری، مزدک گرایی و اباحه گرایی کنند و همه مسلمانان را بر علیه آنان برانگیزانند. این امر به وضوح در منابع تاریخی قابل مشاهده است؛ چرا که به تقریب بیشتر تاریخ نگاران و فرق و مذاهب نویسان این اتهامها را تکرار کرده و آنها را گروهی هرزه و فاسد که دنبال فسق و فجور هستند، معرفی کرده اند (رک: ابن الاثیر، ۱۳۸۵ق، ۵: ۴۸۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۷۳؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۲۰۴) و به این پرسش جواب نداده اند که چرا این شورشیان که همگی در به قدرت رساندن عباسیان نقش داشتند، پیش از شورش، مسلمان و شریعتمدار و شیعه بنی العباس بودند، لکن پس از شورش بر علیه عباسیان متهم به مزدک گرایی و رافضی بودن شدند و پیروان خلافت عباسی در یک تناقض گویی هم عقاید شیعیان را به آنها نسبت می دهند و هم آنها را باورمند به باورهای مزدکیان و زرتشتیان نشان می دهند؟

در هر صورت، منصور عباسی در سال ۱۳۷ق برای مقابله با این گروه، سپاهی بزرگ فرستاد و در جنگی که در فاصله بین همدان و ری در گرفت، سنباد و بسیاری از سپاهیان کشته شدند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۹۴، طبری، ۱۳۸۷ق، ۷: ۴۹۵). با این حال، خرمیان جبال از میان نرفته و در سال ۱۹۲ق و به هنگام خلافت هارون الرشید، دوباره در منطقه جبال (قم، اصفهان و همدان) قیام کردند. این بار هارون الرشید پسرش محمد امین را به جنگ ایشان فرستاد که گروه بسیاری از ایشان را کشت (رک: دینوری، ۱۳۶۸: ۳۹۲)، اما باز از میان نرفتند و به گفته مسعودی این گروه در سال ۳۳۲ق نیز در منطقه جبال حضور داشته و به دو شاخه کودکیه و کودک شاهیه تقسیم شده بودند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۲۹۴؛ نیز رک: حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۱۸۰).

۳-۱. خُرمیه آذربایجان

بعد از سرکوب قیام کنندگان منطقه جبال؛ یعنی میانه ری، اصفهان، زنجان، قزوین، همدان، دینور و کرمانشاه (حموی، ۱۹۹۵م: ۹۹) که از سال ۱۳۷ق آغاز شد و آخرین بار در سال ۱۹۲ق اتفاق افتاد، عده‌ای از قیام کنندگان این منطقه برای رهایی از جور و ظلم بنی‌عباس و امیران منصوب آنها، اندک اندک به منطقه آذربایجان که منطقه‌ای کم جمعیت و کوهستانی بود و دسترسی نیروهای نظامی خلافت به آنها را کاهش می‌داد، مهاجرت کرده و ضمن سکونت در آن منطقه قیام خود برعلیه عباسیان را به رهبری «جاویدان» و پس از او «بابک» ادامه دادند (رک: خواجه نظام الملک، ۱۳۴۴: ۲۵۳). مهاجرت این گروه در منابع تاریخی - کلامی به صراحت مورد اشاره واقع نشده، لکن شواهد متعددی بر مهاجر بودن خرمیه آذربایجان وجود دارد:

شاهد اول: در منطقه آذربایجان و اردبیل به خصوص اطراف شهرهای کلیبر، ورزقان و پارس‌آباد، یعنی مناطقی که خرمیان یا پیروان بابک قیام کرده بودند، روستاهایی که آخر اسامی آنها «ق» ماقبل مفتوح دارد، بسیار است، اسم‌هایی مانند: نَمَق، آروانق، نَرَق، شامگوانق، هَرَق، کَلوانق، انباسنق، زرنق، کَلانق، کوانق، گلدرق، میاندرق، متعلق، وینق، ادانق، اوپلق و نیارق، نوشنق، کرکرق، نیق، کلوانق، خروانق، دایمق، سرپادرق، روارانق، زرنق، نیارق، کینرق، اسنق، بخرق، قیصرق، هلق، منق. همچنین روستاهایی مثل برزندیق، دهلیق، کروپق، نهریق، انوبق و دومریق فراوان است. جالب اینکه همین امر یعنی روستاهایی که اسامی آنها قاف ماقبل مفتوح دارد در اطراف کاشان، راوند و قمصر هم بسیار است، مثل: جوشق، جهق، مرَق، رحق، رهق، بارونق، طرق، خزاق، نراق، خَزَق، شونق، شانق، ماچق، وارونق، خوابق، خرنق (رک: رضوی، ۱۳۸۰: ۱۹۰). وجود اسامی مشترک روستاها، بدان سبب است که اهالی شهر و روستایی که دسته جمعی به منطقه‌ای مهاجرت می‌کنند، اسم شهر و روستایی که پیش از این در آن ساکن بودند را روی منطقه جدید سکونت خود می‌گذارند.

شاهد دوم: در منطقه شمال آذربایجان شرقی روستاهای متعددی وجود داشتند که تا همین اواخر به زبان تاتی (فارسی باز مانده از زمان پیش از اسلام) سخن می‌گفتند، اما عجیب آنکه گویش تاتی مردم روستاهای «کرینگان»، «چای کندی»، «ملک»، «مردان قم» و «ونستان»، با گویش تاتی روستاهای بخش ارسباران یعنی «حسن آباد»، «خوینرق»، «زرین» و «کلاسور» تفاوت اساسی داشت (رک: ذکا، ۱۳۳۲). این اختلاف در گویش اگر در اثر عامل جغرافیایی و اقلیمی منطقه پدیدآمده باشد، لازم بود تک تک این روستاها از جنبه گویش با هم اختلاف داشته باشند و

اینکه فقط به دو گروه مجزا در گویش تقسیم می‌شوند، این حقیقت را نشان می‌دهد که عامل دیگری غیر از عامل جغرافیایی باعث اختلاف در گویش شده؛ به این معنی که اهالی بعضی از این روستاها از بازماندگان ساکنان مردمان آذربایجان دوره ساسانی بوده‌اند و ساکنان دیگر روستاهای تات نشین مدت‌ها بعد از ورود اسلام از منطقه‌ای دیگر به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. جالب آنکه یعقوبی (م ۲۸۴ق) که در قرن سوم یعنی به هنگام قیام خرمیان می‌زیسته، می‌نویسد: «اهالی شهرها و استان‌های آذربایجان مردمی به هم آمیخته‌اند از عجم‌های کهن «آذریه» و «جاودانیه» (یعقوبی، ۱۴۲۲ق: ۸۰؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۳).

شاهد سوم: شهر «کلیبر» در شمال آذربایجان شرقی یا همان شهر «بذ» که مرکز حکمرانی جاویدان و بابک بوده است در منطقه‌ای کوهستانی قرار دارد و به صورت طبیعی از طریق چندین درّه که از جهات مختلف جغرافیایی به این منطقه کشیده شده‌اند، امکان دسترسی بدان وجود دارد؛ از این رو خرمیان به هنگام قیام، برای محافظت از این راه‌ها در گلوگاه‌های مهم، قلعه‌ها و اماکن نگهبانی مختلفی ساخته بودند. در یکی از این درّه‌ها که از کلیبر به سمت رود ارس کشیده شده، روستایی به نام «مردان قم» وجود دارد که مسکن مهاجرین منطقه قم در زمان قیام بابک بوده است. در فاصله میان روستای مردان قم و شهر کلیبر، سه روستای تات نشین به نام «کرینگان»، «کلاسور» و «خوئین ارو» قرار دارند که پیش از این بدان اشارت رفت. علاوه بر این، روستای دیگری در میان یکی از دره‌های غربی کوهستان ارسباران سر راه تبریز به ورزقان قرار دارد که نامش «کاشان» است، و یا در اطراف خدا آفرین روستای دیگری به نام «همدان» وجود دارد و همچنین کوه و روستایی به نام «هوراند-هرند» در منطقه کلیبر وجود دارد که هم‌نام روستایی در ناحیه کاشان در منطقه میان اردستان و اصفهان است. این اسامی نشان می‌دهد که مهاجرانی از مناطق هم‌نام آنها یعنی از قم، کاشان، همدان و هرند به آنجا مهاجرت کرده‌اند؛ حتی برخی گمان کرده‌اند یکی از اسبابی که این گروه را خرمیه نامیده‌اند، مهاجرت برخی از قیام کنندگان از منطقه «خرم دشت» که در اطراف کاشان است، می‌باشد. البته این ادعا و ادعای دیگری که خرم را روستایی در اطراف اردبیل دانسته و خرمیه را منسوب به این روستا دانسته‌اند (رک: حموی، ۱۹۹۵م، ۲: ۳۶۲؛ پرمون، ۱۳۵۴: ۳۰؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ۶: ۸۵۲۵) با حقایق تاریخی سازگار نبوده و با آورده‌های منابع کلامی هم مطابقت ندارد.

شاهد چهارم: در کنار رود ارس و روستاهای اطراف آن، درخت‌های انار و انجیر خود رو و وحشی وجود دارند (حموی، ۱۹۹۵م، ۱: ۳۶۱) که در تاریخ شفاهی مردمان ساکن در این منطقه، ادعا می‌شود این درخت‌ها در زمان‌های پیشین از منطقه یزد آورده شده و این احتمال را قوی می‌کند که مهاجران، آنها را از منطقه یزد، قم و کاشان آورده باشند.

به هر ترتیب مهاجرانی که از منطقه جبال (حد فاصل ری، اصفهان، زنجان، همدان، کرمانشاه) به آذربایجان سرازیر شدند با همراهی مردمانی از خود آذربایجان به رهبری «جاویدان بن شهرک» سازمان یافته و آماده قیام شدند، لکن با مرگ او رهبری آنان را شخصی به نام «حسن» (رک: مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۴۷۰؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۵۲) که لقب «بابک» داشت عهده‌دار شد و اندکی بعد در عصر مامون به سال ۲۰۴ق اولین قیام خود علیه خلافت عباسی را آغاز کرد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳: ۴۴۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۲۵۱؛ مقدسی، بی تا، ۶: ۱۱۲، طبری، ۱۳۸۷ق، ۸: ۵۷۶) و چندین بار لشکریان خلافت را شکست داد (رک: مستوفی قزوینی، ۱۳۶۴: ۳۱۵) و مناطق گسترده‌ای در شمال غرب فلات ایران از آذربایجان تا اصفهان را زیر نفوذ خود گرفت و سپاهیان اعزامی مامون عباسی نتوانستند کاری از پیش برند (یعقوبی، بی تا، ۲: ۴۷۳).

بعد از مرگ مامون (م ۲۱۸ق) معتصم که خلافت را به چنگ آورده بود، پس از اعزام چندین سپاه، در نهایت یکی از امیران خود به نام حیدر بن کاوس ملقب به «افشین» (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۰۳) را در سال ۲۲۰ق با سپاهی گران و تجهیزات و اموال فراوان به جنگ بابک و خرمیان فرستاد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۲۸۲، طبری، ۱۳۸۷ق، ۹: ۱۱). افشین بعد از دو سال جنگ و گریز با ترفندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی و بعد از جنگی بزرگ، قتل عام فراگیر و از دست دادن بیشتر سپاهیان خود در سال ۲۲۲ق ابتدا «بذ» یا همان شهر کلپیر کنونی را فتح کرده (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ۱۰: ۲۸۴؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ۹: ۱۴-۱۶) و پس از آن با خیانت حاکم ارمنستان، خود بابک را به همراه خانواده‌اش در شمال رود ارس، اسیر کرده به سامرا نزد معتصم فرستاد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۰۵؛ ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۳۹؛ یعقوبی، بی تا، ۲: ۴۷۴). معتصم پس از قطع دست و پای بابک، او و برادرش عبدالله را کشت و سرشان را به دروازه شهر آویخت (رک: طبری، ۱۳۸۷ق، ۹: ۵۳-۵۴).

در منابع تاریخی به سبب طولانی بودن رهبری بابک بر قیام خرمیان، گاهی آنان را «بابکیه» نامیده‌اند. «بابک» واژه‌ای فارسی و اسم مصغر بابا به جهت تعظیم است و

معنای پدر جان و یا پدر عزیزم و معنایی احترام آمیز و مهربانانه دارد و فرزند در خطاب به پدر از روی مهربانی آن را به کار می‌برد (دهخدا، ۱۳۷۳، ۳: ۳۳۰۷؛ معین، ۱۳۷۱، ۱: ۴۳۰؛ عمید، ۱۳۷۴، ۱: ۳۳۱).

برخی مدعی شده‌اند که بابک واژه‌ای ترکی است که از دو واژه «بای» و «بی» ترکیب شده است. «بای» در ترکی به معنای وارلی و در فارسی به معنای «دارا و ثروتمند» است (رک: جعفر زاده، ۱۳۸۹، ۱: ۵۲۶). «بی» که گاهی به غلط «بک» هم نوشته می‌شود، نیز در ترکی به معنای باشچی، بویوک و در فارسی، حاکم و «انسان بزرگ منصب و جایگاه» معنا می‌دهد (رک: همان: ۵۵۴). پس «بای بک» نامی ترکی به معنای انسان والامقام و ثروتمند است.

در پاسخ این ادعا می‌توان گفت: «بای» و «بک» دو کلمه مجزا نبوده و هر دو یک معنا دارند و به تعبیر دیگر، هر دو تلفظ یک اسم هستند، و چون در نامگذاری یا لقب دادن به یک شخص، یک اسم را دوبار تکرار نمی‌کنند، نمی‌توان نام یک شخص را بای بک گذاشت. اگر چنین کاری اتفاق افتاد، لازم است بای بک را «ثروتمند و ثروتمند» و یا «والامقام و والامقام» یا «حاکم و حاکم» معنا کنیم و مطمئنیم که چنین امری در ادبیات ترکی مرسوم نبوده و نمونه دیگری از این نامگذاری در میان ترکان وجود ندارد؛ در حالی که نام بابک به معنای پدر عزیز در ایران باستان وجود داشته و به عنوان مثال جد ساسانیان «بابک» نامیده می‌شد (رک: دهخدا، ۱۳۷۳، ۳: ۳۳۰۷).

علاوه بر اسم بابکیه، قیام کنندگان آذربایجان به اسم «مخمره» نیز شناخته می‌شوند (جوهری، ۱۳۷۶ق، ۲: ۶۳۷)؛ یعنی کسانی که نشان سرخ دارند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۴: ۲۱۰). برخی نیز آن را به معنای سرخ جامگان دانسته‌اند (مدنی، ۱۳۸۴، ۷: ۳۲۹؛ عمید، ۱۳۷۴، ۲: ۱۰۱۰). شاید سبب این نامگذاری آن باشد که خرمیه خراسان در مخالفت با بنی العباس که از نشان سیاه بهره می‌گرفتند، نشان‌های سفید برافراشتند، ولی گویا بعد از قیام در ری و جبال، پرچم سرخ برگزیده و بعد از مهاجرت به آذربایجان همان پرچم سرخ را حفظ کرده‌اند (رک: ازهری، ۱۴۲۱ق، ۵: ۳۹).

در برخی منابع، پیروان بابک را «دقولیه» یا «ذقولیه» نامیده‌اند (رک: شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۲۰۴). این واژه در لغت عرب از ریشه «الدَّقُولُ» به معنی التَّعْيِبُ و الدَّخُولُ یعنی غیبت و ورود معنا شده است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ۵: ۳۴۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ۳: ۵۱۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۱۴: ۲۳۹)، ولی متأسفانه در کتاب‌های فِرَق و مذاهب به معنای اصطلاحی آن چندان اشاره‌ای نشده است. با این حال می‌توان احتمال داد که علت این نامگذاری، اعتقاد جدی پیروان بابک یعنی خرمیه آذربایجان

به ظهور امام مهدی (عج) بوده است؛ چرا که در بیان عقاید آنان تاکید شده که آنها منتظر ظهور مهدی بودند (حموی، ۱۹۹۵م، ۱: ۳۶۱؛ همدانی، بی تا، ۲: ۳۴۰).

برخی منابع نیز ادعا کرده‌اند که پیروان قیام‌های یاد شده همگی روستایی بوده و در شهرها و مساکن عرب‌های مهاجر به فلات ایران، پیروان چندانی نداشته است و به همین سبب آن را دین روستائیان شمرده‌اند (کرمی، بی تا: ۳۷) و همین سبب گشته که در برخی منابع خرمیه را «خرمدینیه» یا «خرم دینان» بنامند که به نظر می‌رسد ترجمه درستی نبوده و باعث برداشت غلط در گزارش‌های تاریخی شده است.

۲. باورهای مشهور خرمیه

خرمیان در واقع وارثان عقیدتی شیعیانی بودند که در خراسان و جبال و سایر مناطق با شعار «الرضا من آل محمد» بر علیه بنی امیه شوریده بودند؛ بیشتر آنان معتقد بودند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وصیت ایشان، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، امام بوده و پس از ایشان امامت در محمد حنفیه و فرزند او استمرار یافته است (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۳۶ و ۴۶؛ اسفراینی، ۱۹۸۳م: ۱۴۰). به تبع این دیدگاه می‌توان پذیرفت که خرمیه به اصول اساسی اسلام یعنی توحید، نبوت، امامت و معاد اعتقاد داشتند و باید آنان را در جرگه فرقه‌های اسلامی به شمار آورد، لکن پس از آنکه بنی العباس توانست منصب خلافت مسلمین را تصاحب کند، قرائت خود از اسلام را قرائت رسمی و قانونی اعلام کرده و دیگر قرائت‌ها، همگی باورهای ضد اسلامی و ضد باورهای مسلمانان معرفی شدند. این امر شامل قرائت‌های همه گروه‌ها، حتی جریان‌هایی که در آغاز از بدنه طرفداران قیام علیه امویان و به نوعی همسو با بنی العباس بودند، نیز می‌شد. همین امر سبب گشت که خرمیان به دلیل مخالفت با بنی العباس و خلافت نوپای عباسی، به شدت مورد هجمه قرار گرفته همانند اسلاف خود از سوی بنی العباس «خرمیه» نامیده شوند (رک: حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۱۸۰) و به دنبال آن به انواع باورهای زشت و ناسزا متهم شوند.

به عنوان مثال، برخی از نویسندگان طرفدار خلافت عباسی، خرمیه را مجوسی و مزدکی معرفی کرده و همه باورهای منسوب به مجوس و مزدک را به آنان نسبت دادند (اسفراینی، ۱۹۸۳م: ۱۱۳؛ بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۲۶۸؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ق، ۱: ۴۹). برخی دیگر نیز خرمیه را همان اسماعیلیه دانسته و گفتند خرمیه، بابکیه و محمّره نام‌های دیگر اسماعیلیه است (آمدی، ۱۴۲۳ق، ۵: ۶۱؛ ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶ق، ۱: ۵۰؛ غزالی، ۱۴۲۲ق: ۲۱).

به تبع این ادعا خرمیه به باورهایی متهم شدند که در تقابل شدید با اسلام و مورد نفرت مسلمانان بود؛ ادعا شد که خرمیان در مباحث خدانشناسی به تشبیه و بداء اعتقاد داشته‌اند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۲۰۴) و معتقد بودند که پیامبران پیوسته به صورت دوره‌ای پشت سرهم می‌آیند و پایانی بر آن نیست (بغدادی، ۲۰۰۳: ۱۲۹؛ نباطی بیاضی، ۱۳۸۴ق، ۱: ۶۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۳۳۲)، ایمان را همان شناخت امام می‌دانستند (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۴۷؛ ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۲) و بر این باور بودند که امام که شناخته شود تکلیف ساقط شده و همه امور بر آنها مباح می‌شود؛ روزه همان کتمان امام بوده و نماز پیوند و ارتباط با امام و جهاد هم ریختن خون مخالفان است (ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۲-۳۳). این ادعاها سبب شده بود آنان را به اباحه‌گری یعنی ترک واجبات و انجام محرمات اسلامی متهم کنند (سمعانی، ۳۸۲ق، ۵: ۱۰۴؛ بغدادی، ۲۰۰۳م: ۲۵۵؛ ابن صلاح شرفی، ۱۴۱۱ق، ۱: ۳۵۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸ق: ۳۳۷؛ غزالی، ۱۴۲۲ق: ۲۳؛ ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۲-۳۳).

در مورد مصداق امام هم گفته شده که خرمی‌ها ادعا می‌کنند که امامت در اصل در خاندان پیامبر ﷺ بوده است، اما آنگاه که آنان تبدیل و تغییرش دادند از آنها به امناء مردم منتقل شد (ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۵) و البته خرمیان همچنان منتظر ظهور مهدی بودند (همدانی، بی‌تا، ۲: ۳۴۰).

در مورد مسائل فرجام شناسی نیز در برخی از کتاب‌ها، خرمیان را متهم به تناسخ کرده‌اند (ناشی اکبر، ۱۹۷۱م: ۳۵؛ ملطی، ۱۴۱۳ق: ۱۹؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱: ۱۷۵-۱۷۶). به احتمال قوی اتهام تناسخ ریشه در اعتقاد این گروه به رجعت داشته باشد که برخی آن را همان تناسخ می‌دانند، در حالی که رجعت، بازگشت روح به همان بدن است و برای افراد خاصی اتفاق افتاده یا خواهد افتاد؛ که این امر نافی عقاب و ثواب و برزخ و قیامت نیست، ولی تناسخ یعنی «بازگشت روح به بدن به دفعات فراوان و گاه بی‌شمار آن هم در دنیا» است و چون عقاب و ثواب در همین رفت و برگشت‌ها در دنیا و در چرخه تناسخ اتفاق می‌افتد دیگر جایی برای قیامت و برزخ باقی نمی‌ماند.

جمع بندی

در بررسی‌های صورت گرفته معلوم گشت که نام خرمیه به برپا کنندگان سه شورش اعتقادی- نظامی اصلی برعلیه خلافت بنی‌عباس اطلاق می‌شود. این سه گروه همگی از شیعیان وصایتی بوده و امیرالمومنین علی علیه السلام را جانشین بلا فصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانستند و در قرن دوم در جریان قیام عباسیان برعلیه بنی‌امیه با

فرزندان عباس همراهی کردند ولی در ادامه راه، به سبب حوادث گوناگون از صف عباسیان جدا شده به مخالفت با خلافت بنی‌عباس پرداختند و به همین سبب با اینکه هر کدام خاستگاه جدا و داستانی تقریباً متفاوت از دیگری داشت، از سوی عباسیان و نویسندگان طرفدار و یا متاثر از خلافت، خرمی نامیده شده به باورهای غلطی چون اباحه‌گری، اشتراک در اموال و زنان و تناسخ متهم گشتند و در میان انبوهی از تهمت‌ها و ادعاهای متناقض مدفون شدند.

۱. ابن الاثير، عز الدين أبو الحسن على بن ابي الكرم، ۱۳۸۵ق، *الكامل في التاريخ*، بيروت، دار صادر.
۲. ابن العبري، غريغوريوس الملطى، ۱۹۹۲م، *تاريخ مختصر الدول*، تحقيق انطون صالحانى اليسوعى، بيروت، دار الشرق.
۳. ابن حزم اندلسى، على بن احمد، ۴۱۶ق، *الفصل فى الملل و الأهواء و النحل*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۴. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ۱۴۰۸ق، *دى وان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر*، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دار الفكر.
۵. ابن سيده، على بن اسماعيل، ۴۲۱ق، *المحكم و المحيط الأعظم*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۶. ابن سيده، على بن اسماعيل، بى تا، *المخصص*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۷. ابن صلاح شرفى، احمد بن محمد، ۴۱۱ق، *شرح الأساس الكبير*، تحقيق احمد عارف، صنعاء، دار الحكمة اليمانية.
۸. ابن قتيبه، أبو محمد عبد الله بن مسلم، ۴۱۰ق، *الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء*، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الأضواء.
۹. ابن كثير، أبو الفداء اسماعيل بن عمر، ۴۰۷ق، *البدایة و النهایة*، بيروت، دار الفكر.
۱۰. ابن مسكويه، احمد بن محمد، ۳۷۹ش، *تجارب الأمم*، تحقيق ابو القاسم امامى، تهران، سروش.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۴۱۴ق، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر.
۱۲. ازهرى، محمد بن احمد، ۴۲۱ق، *تهذيب اللغة*، بيروت، دار احياء التراث العربى.
۱۳. اسفراينى، طاهر بن محمد، ۱۹۸۳م، *التبصير فى الدين*، بيروت، عالم الكتب.
۱۴. اشعري قمى، سعد بن عبدالله، ۳۶۰ش، *المقالات و الفرق*، تحقيق: محمدجواد مشكور، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى.
۱۵. اشعري، ابوالحسن على بن اسماعيل، ۴۰۰ق، *مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين*، چاپ هلموت ريتز.
۱۶. آمدى، سيف الدين، ۴۲۳ق، *أبكار الأفكار فى أصول الدين*، تحقيق احمد محمد مهدى، قاهره، دار الكتب.
۱۷. بغدادى، عبد القاهر، ۲۰۰۳م، *أصول الايمان*، تحقيق ابراهيم محمد رمضان، بيروت، دار

- و مكتبة الهلال.
۱۸. بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۰۸ق، *الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية منهم*، بيروت، دار الجيل - دار الأفاق.
۱۹. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، ۱۴۱۷ق، *كتاب جمل من انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.
۲۰. بلعمی، ۱۳۷۳ش، *تاریخنامه طبری*، جلد ۴، تحقیق محمد روشن، تهران، البرز.
۲۱. پرمون، م، ۱۳۵۴ش، *ابرمرد، ابرحماسه* (بابک خرمدین)، بی جا، چاپخانه خورشید.
۲۲. جعفر زاده، اسماعیل، ۱۳۸۹ش، *آذربایجان تورکجه سی ارک سوزلوگو* (فرهنگ ارک) (فرهنگ ترکی آذربایجانی ارک)، تبریز، انتشارات احرار.
۲۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۴. حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، ۱۳۶۴ش، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام*، تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
۲۵. حموی، یاقوت بن عبد الله، ۱۹۹۵م، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
۲۶. خلیفه بن خیاط، أبو عمرو خلیفه بن خیاط بن أبی هبیره اللیثی العصفری، ۱۴۱۵ق، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق فواز، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۷. خواجه نظام الملک، ۱۳۴۴ش، *سیاست نامه*، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش مدرسۃ چهاردهی، تهران، کتابفروشی زوار.
۲۸. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳ش، *لغت نامه دهخدا*، تهران، موسسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۹. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود بن قتیبه، ۱۳۶۸ش، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر، قم، منشورات الرضی.
۳۰. ذکا، یحیی، ۱۳۳۲ش، گویش کرینگان: تاتی، تهران، [کتابخانه دانش]؛ چاپ سینا، به نقل از: دوستی، حسین، ۱۳۷۳ش، *نگاهی به تاریخ و جغرافیای ارسباران*، تبریز، احرار.
۳۱. رضوی، رسول، ۱۳۸۰ش، *بابک و نقد تاریخنگاری*، تبریز، نشر امین آذربایجان.
۳۲. رضوی، رسول، ۱۳۹۹ش، *علل پیدایش و تطور مذاهب کلامی*، قم، راند.
۳۳. زبیدی، سید مرتضی حسینی واسطی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر.
۳۴. زرکلی، خیر الدین، ۱۹۸۹م، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، بیروت، دار العلم للملایین.
۳۵. سماعانی، عبد الکریم بن محمد، ۱۳۸۲ق، *الأنساب*، تصحیح: عبد الرحمن بن یحیی معلمی، حیدرآباد هند، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة.

۳۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۶۴ش، *الملل و النحل*، قم، الشریف الرضی.
۳۷. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق، *المحیط فی اللغة*، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب.
۳۸. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الطبری* (تاریخ الأمم و الملوک)، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
۳۹. عمید، حسن، ۱۳۷۴ش، *فرهنگ عمید*، تهران، امیر کبیر.
۴۰. غزالی، ابو حامد، ۱۴۲۲ق، *فضائح الباطنیة*، تحقیق محمد علی قطب، بیروت، المكتبة العصرية.
۴۱. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، ۱۴۱۳ق، *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*، قاهره، مكتبة مدبولی.
۴۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ق، *القاموس المحيط*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۴۳. کرمی، محمد بن احمد، بی تا، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، بیروت، دار صادر.
۴۴. مدنی، علی خان بن احمد، ۱۳۸۴ش، *الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول*، مشهد مقدس، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۴۵. مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر، ۱۳۶۴ش، *تاریخ گزیده*، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
۴۶. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة.
۴۷. معین، محمد، ۱۳۷۱ش، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، امیر کبیر.
۴۸. مقدسی، مطهر بن طاهر، بی تا، *البدء و التاريخ*، بور سعید، مكتبة الثقافة الدينية.
۴۹. ملطی، ابن عبد الرحمن، ۱۴۱۳ق، *التنبيه و الرد علی أهل الأهواء و البدع*، قاهره، مكتبة مدبولی.
۵۰. ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، ۱۹۷۱م، *مسائل الإمامة*، مصحح: یوزف فون اشتربنرگ، بیروت، دار النشر فرانٹس شتاينر بفيسابان.
۵۱. نامعلوم، ۱۳۹۱ق، *أخبار الدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده*، تحقیق عبد العزيز الدورى و عبد الجبار المطلبی، بیروت، دار الطليعة.
۵۲. نباطی بیاضی، علی بن محمد بن علی، ۱۳۸۴ق، *الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم*، تهران، المكتبة المرتضوية.
۵۳. نرشخی، أبو بکر محمد بن جعفر، ۱۳۶۳ش، *تاریخ بخارا*، ترجمه أبو نصر أحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران، توس.
۵۴. نفیسی، سعید، ۱۳۸۴ش، *بابک خرم دین*، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران،

انتشارات اساطیر.

۵۵. نوبختی، حسن بن موسی، ۱۴۰۴ق، *فرق الشیعة*، بیروت، دار الأضواء.
۵۶. همدانی، قاضی عبد الجبار، بی تا، *تثبیت دلائل النبوة*، قاهره، دار المصطفی.
۵۷. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، بی تا، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر.
۵۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۴۲۲ق، *البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۹. مقالات
۶۰. علی یف، رستم، ۱۳۵۱، *سعید نفیسی و بررسی نهضت خرم دینان*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۸، آبان ۱۳۵۱، صص ۶۱-۸۸.
۶۱. کام بخش فرد، ۱۳۴۵، *قلعه جمهور «دژبد» جایگاه بابک خرم دین*، هنر و مردم، شماره ۵۰، آذر ۱۳۴۵، صص ۲-۶.
۶۲. مفتخری، حسین؛ عبداللهیان، حمید؛ علی نیا، امیر، ۱۳۹۷، *خرمیان و بازتاب باورهای خرمی در رباعیات خیام*، تاریخ و فرهنگ، شماره ۱۰۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۴۵-۶۳.
۶۳. نوری مجیری، مهرداد، ۱۳۸۹، *جنبش بابک خرم دین*، رشد آموزش تاریخ، شماره ۳۸، بهار ۱۳۸۹، صص ۲۵-۲۷.